

امثال قرآن کریم

- ۲ -

۲۲ - در مصراع دوم از بیت اول از قطعه معروف جامی که مؤلف آنرا باین صورت در صفحه ۲۸ نقل فرموده است :

« زافی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از راغ بیافی کشید »
 مسلماً دو کلمه « راغ » و « باغ » مقدم و مؤخر ثبت شده و این تقدیم و تأخیر شعر را از جهت معنی مشوش و نامربوط ساخته است ! وشک ندارم که در اصل گفته جامی چنین بوده است :

« زافی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ برافی کشید »
 زیرا اولاً زافی که « فراغی » و خلوتی گزیند از « باغ » بردفت و آمد براغ یرت و یهن میروند نه برعکس ! و ثانیاً شاعر در بیت بعد میگوید :

« زنگ زدود آینه باغ را خال سیه گشت رخ راغ را »

و این خود تصریحی است بر آنکه « زاغ » باغ را ترک گفته و رخت براف کشیده است و در ترک باغ زنگ وجود سیاه رنگش را از رخسار باغ زدوده و از آن طرف بر رخ راغ « خال سیاه » گشته است .

۲۳ - بیت آخر از قطعه مثنوی که مؤلف آنرا در صفحه ۲۹ باین صورت ثبت کرده است :

« این کلبه و دمنه جمله دفتری است ورنه کی بازاغ لك لك را سری است »
 مشوش و مغلوط بنظر میرسد و محققاً در اصل این صورت را داشته است :

« این کلبه و دمنه جمله افتری است . . الخ »

و « افتری » « مال » یعنی اماله از « افترا » است . و باین صورت است که بیت مزبور تناسب و ارتباطش را با سایر ابیات قطعه مزبور حفظ مینماید . و اما بآن صورت که در کتاب مورد بحث نوشته شده است بهیچ تأویل و توجیهی مربوط بمقابل نمیشود بلکه بخودی خود وبا قطع نظر از ماقبل و مابعد هم معنای محصل و صحیحی ندارد .

۲۴ - بیت عربی که در سطر ۴ صفحه ۳۳ باین صورت نوشته شده است :

« ان القداح اذا اجتمعن فرآها بالكسر ذو حنق و بطش باليد »

و نیز بیت دیگر که در همان صفحه سطر ۱۹ این صورت را بخود گرفته است :

« كونوا جیما یابنی اذا ائتری خطب ولا تفرقوا احادا »

باز یادی ضابطه مدّ (س) در بیت اول و حذف آن از بیت دوم خواننده را کمابیش در قرائت صحیح و فهم معنای مراد دچار زحمت میسازد و از آن صمّوّر مغلوطی نیست که هر خواننده بدون تأمل پی بفلط آن ببرد . بنابراین باید علامت مدّ (س) را از روی کلمه « فرآها » در بیت اول برداشت و روی کلمه « احادا » در بیت دوم نهاد تا هر دو بیت صورت صحیح را بخود بگیرد و خواننده نیز از زحمت تشویش و حیرت رهایی یابد . و این یادداشت کم ارج برای جلب توجه ناقلین نصوص هر بی است که بدانند احیاناً يك چنین مسامحات جزئی هم برای خوانندگان موجب زحمت و اشکال میگردد .

۲۵ - عبارت ذیل که در صفحه ۴۴ سطر ۱۵ از سلیمان یوسفی نقل شده است : « گفت بار خدایا مرا الهام و توفیق ده تا شکر نعمت کنم بر من و بر پدر و مادر من و عمل صالح کنم . . . الخ » البته مفروط و نا مهبوط است و باید بر این تقریب باشد :

« گفت بار خدایا مرا الهام و توفیق ده تا شکر کنم نعمت را که بر من و بر پدر و مادر من ارزانی داشته‌ای و عمل صالح کنم . . . » زیرا عبارت مزبور ترجمه این آیه شریفه است که میفرماید :

« وقال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا . . . »
۲۶ - دو بیت عربی منسوب به ابن الاعمی که در صفحه ۴۶ باین صورت ثبت شده است :

« و بها من النمل السلیمانیة ما قد قل ذر الشمس عن ذراتها »

« لایدخلون مساکننا اویعطمون جلودنا والقمر من سطواتها »

ظاهر مفروط است و بحکم وزن شعری و قیاس معنوی باید چنین صورتی داشته باشد :

« و بها من النمل السلیمانی ما قد قل ذر الشمس عن ذراتها »

« لایدخلون مساکننا اویعطمون جدارها والقمر من سطواتها »

۲۷ - این عبارت مؤلف که در صفحه ۴۸ سطر ۱۰ - ۱۱ مینویسد :

« اتیان بامثال وحکم و سخنان قصارا ز خصایص تمام لغات و السنه عالم است . » منطوق عقلی و بیانی ندارد زیرا چیزی که مال همه شد بهیچ فرد و هیچ نوع اختصاص نخواهد داشت و از خصایص هیچیک شمرده نخواهد شد . پس محال است که اتیان بامثال و حکم از خصایص تمام لغات و السنه عالم باشد :

۲۸ - و نیز این عبارت که در صفحه ۴۹ سطر ۱۴ نوشته شده است :

« . . . و شیرینی آن را در سینه‌ها زیاد کند »

رکیک بنظر میرسد ، و از ابو هلال عسکری که عبارت بنام ترجمه سخنان او رانده شده است بعید مینماید که چنین لغزش بیانی را مرتکب شده و حس ذائقه را از کام و زبان بسینه یا دل منتقل کرده باشد :

۲۹ - مؤلف ضمن صفحه ۵۴ بنقل از مجمع الامثال میدانی فصلی راجع به مثل سائر : « فی بینه یؤتی الحکم » . و در این بیان نقص بینی دیده میشود که فهم معنای واقعی و صحیح مثل رادشوار میسازد و باید عبارت بر این تقریب میبود :

« دیگر بار گفت : برون آی و درباره ما حکومت فرما ، سوسمار جواب داد « فی بینه یؤتی الحکم » . چه جان مطلب و روح مثل را همین جمله « برون آی » که خر گوش به سوسمار میگوید نشان میدهد و بدون آن چنانکه اشاره شد و بطبی بین گفتار سابق خر گوش و جواب سوسمار نینماید تاچه رسد باینکه آنرا « مثل سائر » و کلام جامع نشان دهد . (مراجعه شود بمتن کتاب امثال تر آن و بمتن مجمع الامثال میدانی یاسایر مآخذ موثقه) .

۳۰ - مثل عربی « اذا كنت سندانا فاصبر واذا كنت مطرقة فاجمع » . در صفحه ۵۶ باین عبارت فارسی : « یارومی روم باش یازنگی زنگ » و باین الفاظ فرانسه « Enclume et marteau » ترجمه شده است و در هر یک از این دو ترجمه نظر است :

اما ترجمه فارسی اگرچه خالی از زبطی بامثل عربی نیست ولی بدرستی و کمال هم بر آن منطبق نمیشود و جای آنرا نمیگیرد ؛ زیرا مفاد مثل عربی آن است که « هر چه هستی و هر که هستی اثر وجودی و خاصیت حرفه‌ای خود را بروز ده و کاری را که از تو برمیآید بکن . اگر سندانی یا برجا و

صبور باش و هر چه بسرت میکوبند بشت بغر زیرا شأن تو این است و برای این ساخته شده ای ، و اگر پتکی بکوب و آنی را که میکوبی بدر آرد . چون تو را باین منظور ساخته اند . و چنانکه ملاحظه میفرمائید مثل فارسی « یازنگی زنگک باش یارومی روم » بتمام و کمال این معنی را نمیروراند . و اما عبارت فرانسه ، نه فقط مفهوم مثلی ندارد بلکه اصلاً لام تام صحیح السکوتی نیست و هیچ معنایی را نمیرساند ؛ معلوم نیست در بیان این مثل از ناحیه (بروکلن) که امثال از کتاب او نقل شده غفلتی روی داده است ، (و این بقایت بعید مینماید) و یا مؤلف را در نقل عبارت سهو و نسیانی پیش آمده است .

۳۱ - و نیز در همین صفحه مثل عربی « فر من المطر - وقد تحت المیزاب » بهر يك از دو زبان فرانسه و فارسی ترجمه شده و هیچك از آن دو ترجمه خالی از نقص نیست .

اما ترجمه فارسی این است که : « آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد ! » و این ترجمه مفاد آن مثل عربی را نمیرساند ، زیرا مفاد مثل مزبور این است که شخص از خطری بگریزد و بخطری دیگر از همان نوع ولی بدرجات خطیرتر و شدیدتر پناه برد و بدان تن در دهد (از باران فرار کند و زیر ناودان ریزان بنشیند) و عبارت فارسی که مؤلف نقل کرده و مثل بودن آن هم مسلم نیست این معنی را نمی پروراند و منتهی مطلبی را که میرساند آنست که شخصی از محنت و شدتی نجات یافته و بشدت و محنتی دیگر ، از نوعی دیگر ، گرفتار شده است . و بملاوه ، اظهار تأسف و تحسری هم که در عبارت مثلی مؤلف وجود دارد در مثل عربی مزبور نیست . جا داشت بجای عبارت فوق این جمله ثبت میشد : « از چاه برون آمد و در چاه افتاد . » بلکه این مثل هم بتمام معنی بر مثل عربی مورد بحث منطبق نمیشود و باید مثل دیگری برای ترجمه آن جست .

و اما ترجمه فرانسه مثل که باین عبارت نقل شده است : *De charybde En scylla*

نا تمام است و اگر تمام میشد و باین عبارت درمیآمد : *Tomber de Charybde En scylla* کامیابش بر مفاد مثل عربی مورد بحث منطبق میبود . (رجوع شود به لاروس ، قسمت اعلام .)

۳۲ - مثل عربی که در ذیل صفحه ۵۷ باین صورت ثبت شده است : « عصفورین فی الکف خیر من الف کرکی فی الجو » لفظاً و معنی غلط و نارواست و صورت صحیح آن این است : « عصفورٌ فی الکف خیر من الف کرکی فی الجو » . زیرا اولاً در تقویم و معادله « گنجشک در دست » و « کرکی در هوا » ، و عبارت دیگر « سور موجود » و « نفع موهوم » اقتضای بلاغت این است که « یکی » را در برابر « هزارتا » قرار دهیم و مثلاً بگوئیم « یک گنجشک در دست به از هزار مرغابی در هوا » نه « دو » یا « سه و چهار » ، و عبارت : « دو گنجشک در دست به از هزار کرکی در هوا » رکبیک و موهوم است ، بهمان بیان که عرض شد ، و صلاحیت ندارد که « مثل سائر » گردد .

نایباً بر فرض تجاوز از قواعد بیانی و مقتضیات بلاغتی ، و بر فرض اینکه بخواهند تن بچنان رکاکت کلامی در دهند ، و بگویند : « دو گنجشک در دست به از هزار کرکی در هوا » ، باید بر حسب قواعد زبان عرب گفته شود : « عصفوران فی الکف خیر من الف کرکی .. الخ » نه « عصفورین .. » ، زیرا علامت تشبیه در حال رفع « الف و نون » است ، نه « یاء و نون » ، و کلمه « عصفوران » در سیاق فوق « مبتدا » است نه غیر آن ، و مبتدا « مرفوع » میباشد نه منصوب و بیاچرورا ۳۳ - کلمه « منبتنی » که عیناً بهمین صورت ، ضمن صفحه ۶۳ سطر ۱۷ در شعر ذیل ضبط

شده است، نه فقط در این شعر و این سیاق معنی نیندهد بلکه بخصوص این صورت، در قالب هجیج از صیغ اسمی و فعلی زبان عربی ریخته نشده و حیرانم با کدام قلم و بجه خیال آن ضمه لهنّتی روی این کلمه نهاده شده است؟! و اگر بنا بود کلمه را مضبوط یا مشکول سازند باید چنین مینوشتند: «مَیْتِنْتِی». اینک شعر مورد بحث:

« مَیْتِنْتِی الْاِحْسَانَ دَعِ احْسَانَكَ اَتَرَكَ بَعْدَ حَوْلِ اللَّهِ بِاَذْنِ جَانِكَ »

واز خواننده چه پنهان که این بنده تا این دقیقه نتوانستم برای مصراع دوم بیت معنی صحیح و فصیح و مناسبی از الفاظ مزبوره در آورم، و بسی ممنون خواهم شد اگر فاضلی از افاضل خوانندگان یغما بمعنای مصراع مزبور هدایت فرماید و بیشتر موجب امتنان خواهد بود اگر عین مثل فارسی را هم که این بیت (بقول ثعالی و نقل مؤلف محترم امثال قرآن) ترجمه آنست مرقوم فرماید.

۳۴ - ایضاً در همین صفحه سطر ۲۲ عبارت «اذا مال الماء» از بیت:

« اذا مال الماء فوق غریق طما فقاب قنّاة و الف سوا »

غلط و صحیح آن «اذا الماء» است.

۳۵ - در صفحه ۶۴ سطر ۴ مصراع اول از بیت:

« هو التعلب الرواع فی مهمة سلك یری التوفیه و ما ان یری الشبک »

که بصورت فوق ثبت شده است غلط و صحیح آن:

« هو التعلب الرواع فی مهمة سلك است و در مصراع دوم بیت هم از حیث وزن اضطراری

است که نتوانستم قیاساً آنرا بر طرف سازم.

۳۶ - و نیز در همین صفحه و ضمن همین قطعه شعر کلمه «التین» در بیت:

« من مثل الفرس سار فی الناس التین یسقی بملّة الآس »

غلط و صحیح آن «التین» است؛ زیرا درخت «انجیر» بخودی خود هم قابل و شایسته است که آبیاری شود و از آن نگاهداری کنند، و آن «تین» یعنی «کاه» است که اگر در اطراف ساقه «آس» بود بخاطر گل آس آبیاری میشود ولی خود بخود قابلیت ندارد که آنرا آبیاری کنند.

و در فارسی امروزی هم گفته میشود: « صد و نه خار را برای یک بوته گل آب میدهند. »

۳۷ - ایضاً در همان صفحه سطر ۱۳، کلمه «قبچه» در بیت:

« و من عقق قدرا ممشیه قبیحة فانسى ممشاه ولم یمش كالججل »

چنان غلط قبیحی است که با وجود آن و مخصوصاً با ضمه ای که روی آن نهاده شده و در حکم بیان و تقریر صحت آن است، مجال مینماید که با کومک رمل و اسطرلاب هم معنای مناسب و یا مطلقاً معنای محصلی از بیت بدست آید! و صحیح آن «قبچه» با «قاف و جیم» است که معرب «کبک» خودمانی است و کلمه «ججل» در مصراع دوم هم مرادف و مبین آن است و معنای بیت نیز با همین اصلاح جزئی در کمال وضوح میباشد و آن ترجمه مثل معروف فارسی است که میگوئیم: « کلاغ خواست رفتار کبک را بیاموزد روش خود را از یاد برد. »

۳۸ - و نیز ضمن همان صفحه سطر ۲۷ مصراع دوم بیت:

« خذّه بموت تفتنم عنده الحی فلا تشکو ولا تجأر »

یکسره محرف و مصحف و نامفهوم و نامربوط است و صحیح آن بحکم قیاس این:

« خذّه بموت تفتنم عنده الحی فلا یشکو ولا یجأر »

و در این بیت مثل معروف فارسی که میگویند: بر مرک بگیر تا به تب راضی شود « تعریب شده است. اینجا از طرح يك سؤال نمیتوان خودداری نمود که آیا مؤلف در حین کتابت و قرائت این سلسله امثال و اشعار مفلوط و نامربوط و سایر عبارات مفشوش و مشوش که برخی را دیدیم و بسیاری را خواهیم دید چه تصور میفرموده است؟ آیا توجیهی معقول و منطقی برای این آشکال و صور مفلوط و مفشوش بنظر آورده و توانسته است خود را بصحت و درستی آنها قانع سازد؟ اگر چنین است آن توجیه چگونه بوده است؟ - یا اینکه با علم و اذعان به مفشوش بودن و نامفهوم بودن آنها همچنان عبارت را رونویسی کرده و زحمت تحقیق و تصحیح آن را بخود نداده و حاضر هم نشده است که در متن یا حاشیه کتاب بآن اشاره فرماید. - و یا نه این و نه آن، اصلاً توجیهی بمعنای این اشعار و امثال و عبارات نداشته و فقط با اعتماد بر آنچه مثلاً در بیتة الدهر چاپ بیروت نوشته شده مبادرت به نقل آن فرموده است! - و بر هر فرض و هر تقدیر قدر مسلم و نتیجه محققى که بدست میآید این است که این قبیل مجموعه ها را «تألیف» و «تصنیف» نمیگویند و آثاری که بر تألیف و تصنیف معهود بین مؤلفین و مصنفین بار میشود بر این مجموعه ها مترتب نیست.

۳۹ - عبارت مؤلف در صفحه ۷۹ سطر ۱۵ - ۱۶ که مرقوم داشته است: « نوع اول آن است که آیتی موجز از کتاب کریم یا فقره ای از آن که باقتضای معنای حکمت آموز و بیان مُعجز نشان زبانزد خاص و عام شده و در انشای زندگی و در مواقع حاجت تمثیل میکنند. بسیاری از این نوع در جدول فوق ذکر شده... » از لحاظ دستور و منطقی زبان ناقص و موصولی بی صله و مبتدائی بی خبر است. و مؤلف را از این نمونه مسامحات در این تألیف کم نیست! (مراجعه شود بمتن کتاب امثال قرآن).

۴۰ - دو مثال « الحمد لله » و « انشاء الله » که تحت عنوان « امثال فارسی مقتبس از قرآن » در ذیل صفحه ۷۹ و صدر صفحه ۸۰ ثبت شده است، ظاهراً بهیچ تأویل و تعبیری در عداد «امثال» نمیآیند و بر هیچیک از انواع و اقسام « تمثیل » که حتی خود مؤلف در این کتاب شرح و بسط داده است منطبق نمیشوند. و اگر بنا است که برای استعمال این دو جمله در مکالمات فارسی زبانان عنوان خاصی قائل شوند گفته خواهد شد (اصطلاحی) است که در این زبان متداول گردیده است، و اما عنوان « مثل » چنانکه عرض شد، مطلقاً بر این دو مثال صدق نمیکند.

۴۱ - مؤلف در صدر صفحه ۸۰ ذیل عنوان کلمه « انشاء الله » چنین افاده فرموده است: « جمله مزبور اشارت است به بعضی آیات شریفه چون « وانا انشاء الله لمهتدون » و چون « ستجدنی انشاء الله من الصابرين... » - و مفید و صحیح آن بود که بفرماید: « این جمله ناظر بآیه شریفه: ولا تقولن لشي اني فاعل ذلك قدا الا ان يشاء الله میباشد. »

۴۲ - و نیز در همان صفحه ذیل آیه شریفه « لم تقولون مالا تفعلون » و اقتباس فارسی زبانان از آن نوشته اند: « مانند آنکه شاعر گفته است: « کردار بیاروگرد گفتار مکرر. » و ظاهراً مراد نویسنده است که قول شاعر مذکور بامفاد آیه مزبور یکی است؛ و اگر این استظهار درست باشد آن منظور درست نیست یعنی مفاد آیه شریفه « لم تقولون مالا تفعلون » بامفاد گفته شاعر یکی نیست؛ زیرا نکوهش در آیه شریفه توجه به کسانی دارد که آنچه را نمیکنند بر رخ مردم می کشند و بیوسته از آن دم میزنند؛ خود اهل خدمه و غدر و دروغ و دغلند و از صفا و وفا راستی و درستی همیگویند؛ و لازمه این حال آن نیست که اصلاً اهل عمل و مرد کار هم نباشند و هر چه

دارند همان حرف باشد و بس! و حال آنکه نظر شاعر فارسی در مصراع مزبور بر این دسته دوم از مردم است که اساساً مردکار و عمل نیستند و جز حرف و بازهم حرف چیزی در بار ندارند.

۴۳ - در صفحه ۸۴ ذیل گفتار «مانند الحمد از برداشتن» بیتی از انوری نقل شده است که ظاهراً غلطی در بر دارد و معنی بیت رامضطرب و نارسا نشان میدهد، باین صورت:

«روشنو حال خراسان و عراق ای شه‌غرب»

که مراو راست همه حال چو الحمد از بر!

و بحکم قیاس بیانی و با رعایت معنای مصراع ثانی باید مصراع اول چنین باشد: «روشنو حال خراسان و عراق... الخ» زیرا اولاً در مخاطبه باملوک و سلاطین نمیگویند: «برووفلان کار را بکن یا فلان حرف را بشنو!» و ثانیاً مرجح ضمیر «او» در مصراع دوم نا معلوم و معنای صحیح شعر مبهم میباشد، و این هر دو اشکال باین نقطه که روی کلمه «رو» گذاشته شد حل میشود.

۴۴ - و ایضاً در همین صفحه ذیل عبارت: «شب قدر را قدر دانستن» نوشته اند: «اقتباس است از آیه مبارکه انا انزلناه فی لیلۃ القدر». و صواب و صحیح این بود که نوشته شود: «ناظر است بآیه مبارکه: لیلۃ القدر خیر من الف شهر». زیرا در این آیه قدر و قیمت (شب قدر) تعیین و سنجیده شده است، نه در آن آیه که مؤلف نظر میدهد.

۴۵ - در صفحه ۸۵ سطر ۷ شمری از ناصر خسرو باین صورت نقل کرده اند:

«غار جهان گسره تنگ و تار شده است
عقل پسند است یار غار مرا»
و ظاهراً کلمه «پسند» در این جا تصحیفی است از «بسنده» مگر اینکه گفته شود و بتحقیق بیوندند که «پسند» یا «باء فارسی» بمعنای «بسنده» یا «باء عربی» نیز استعمال میشود.
و همین بحث در شعر سنائی هم که ضمن صفحه ۸۷ سطر ۹ باین صورت ثبت شده است:

«گر منذهب عاشقان عاقل داری
یک دوست پسند کن که یک دل داری»
وارد میباشد.

۴۶ - در صفحه ۸۵ سطر ۲۲، ۲۳ در بیان اصطلاح: «تا هم فیها خالدون» نوشته اند: «در مقام تمثیل به تعقیب امری طویل و دنبال کردن کاری دراز تا نقطه انتهای آن همان طور که «آیه الکرسی» که از آیات طوال است تا آخر قرائت نمایند و آن اقتباس است از همان آیه». و این بیان حق مطلب را در باره اصطلاح مزبور ادا نمیکند، گو اینکه خود هم از حیث تسبیق الفاظ و حذف و اسقاط روابط تمام عیار نیست، و حق مطلب این بود که گفته میشد:

«آیه الکرسی» را غالب قراء و مفسرین به جمله: «و هو العلی العظیم» ختم شده میدانند و خواص و فضائلی را که در باره قرائت آیت مذکور وارد شده است با خواندن آیه ای که از «الله لا اله الا هو العلی القیوم» شروع و به جمله مذکور یعنی «و هو العلی العظیم» منتهی می‌گردد محرز می‌شمارند؛ ولی برخی آیه بعد راهم که عبارت «لا اکراه فی الدین» آغاز و به جمله «هم فیها خالدون» انجام مییابد، جزء آیه الکرسی میدانند و برای رعایت احتیاط هم که شده است، هنگام قرائت آیه الکرسی، هر دو آیه را تا «هم فیها خالدون» میخوانند. و این نهایت احتیاط است که برای احراز ثواب خواندن آیه مبارکه بکار برده میشود، و همین هم سبب شده است که عبارت «تا هم فیها خالدون» بتقریبی که مؤلف بیان فرمود مصطلح گردیده است.